

Foreign Policy of Civilization-Government in the State of Globalization¹

Rasoul Norozi¹

1. Assistant Professor, Islamic Science and Culture Research Institute; a member of the political studies association of the domain, Qom, Iran. r.norozi@isca.ac.ir

Abstract

The purpose of the present study is to explain the relationship between globalization and civilization-government. In this regard, a descriptive-analytic method was used to study distinctions between civilization government and national government so it was shown that a civilization government has the potential to enjoy benefits of globalization using existing pluralities. It seems that in both networking and competition fields, civilization governments have more usefulness and practicality compared to national governments in the state of globalization and that many countries have the possibility to establish a civilization government. By discovering the commonalities between agents in the realm of foreign policy, a civilization-government has more potential to follow up its purposes and interests. Civilization government stems from civilization identity so within the domestic realm, it has been able to design a coherent whole out of various internal pluralities. Contrary to national governments that rely on limited aspects of identity, civilization government is based on civilization identity and can have more extensive activity in the foreign policy by the civilization credit it has acquired throughout history.

Keywords: Civilization Government, Globalization, Networking, Foreign Policy.

1. Received: 2021/12/11 ; Revised: 2022/05/14 ; Accepted: 2022/06/10 ; Published online: 2022/06/22

DOI: 10.22034/sm.2022.544646.1796

© the authors

<http://sm.psas.ir/>

Publisher: Political Studies Association of the Seminary



سیاست خارجی دولت تمدنی در وضعیت جهانی شدن^۱

رسول نوروزی^۱

۱. استادیار، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی؛ عضو انجمن مطالعات سیاسی حوزه، قم، ایران. r.norози@isca.ac.ir

چکیده

هدف پژوهش حاضر تبیین رابطه جهانی‌شدن و دولت تمدنی است. در این راستا، و با روش توصیفی-تحلیلی، تمایزات دولت تمدنی با دولت ملی مورد اشاره قرار گرفته و نشان داده شد که چگونه دولت تمدنی امکان بهره‌مندی از مزایای جهانی شدن را با استفاده از تکررات موجود در خود دارد. به نظر می‌رسد که هم در فضای شبکه‌سازی و هم در فضای رقابت، دولت تمدنی مفیدیت و کاربرد بیشتری نسبت به دولت‌های ملی، در وضعیت جهانی شدن دارد و بسیاری از کشورها از امکان تشکیل دولت تمدنی برخوردارند. دولت تمدنی با کشف نقاط اشتراک میان بازیگران در ساحت سیاست خارجی از امکان بیشتری برای پیگیری اهداف و منافع خود برخوردار است. دولت تمدنی برآمده از هویت تمدنی بوده، لذا، در ساحت داخلی توانسته است از تکررات متعدد داخلی، یک کل به هم پیوسته را ترسیم نماید. برخلاف دولت ملی که بر ابعاد محدودی از هویت استوار است، دولت تمدنی بر هویت تمدنی استوار بوده و می‌تواند از طریق حوزه اعتبار تمدنی خود که در طول تاریخ به دست آورده است، در سیاست خارجی از مکان کنشگری گسترده‌تری برخوردار باشد.

واژه‌های کلیدی: دولت تمدنی، جهانی‌شدن، شبکه‌سازی، سیاست خارجی.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۲۰؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۱/۰۲/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۲۰؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۰۴/۰۱

۱. مقدمه

شاید گزاف نباشد که جهانی شدن را مهم‌ترین پدیده تاریخ بشری در نظر گرفت. دانش روابط بین‌الملل اثرگذاری این پدیده بر نظام بین‌الملل و واحدهای تشکیل‌دهنده آن را بررسی می‌کند. مهم‌ترین واحد تشکیل‌دهنده نظام بین‌الملل، علی‌رغم همه نقدهایی که بر آن وارد می‌باشد، نهاد دولت است. دولت به عنوان بازیگر و یا مهم‌ترین بازیگر در تاریخ روابط بین‌الملل در اشکال مختلفی ظهور یافته است: دولت‌های امپراتوری؛ دولت وستفالیایی که از سال ۱۶۴۸ به بعد شاهد ظهور آن هستیم؛ دولت-ملت‌های مدرن مبتنی بر دموکراسی؛ ممالک محروسه (نظیر عثمانی، صفوی گورکانی)، اتحادیه‌ها (نظیر اتحادیه اروپا) و... . آخرین نوع دولت که در دو دهه اخیر ظهور یافته، با عنوان دولت تمدنی مطرح شده است. دولت‌هایی نظیر دولت ملی، اتحادیه‌ها و دولت تمدنی از جمله واحدهایی هستند که در وضعیت جهانی شده در حال کنش‌گری هستند و هر سه دولت در حال حاضر مصادیقی در عالم واقع و نظام بین‌الملل دارند. در پژوهش حاضر به مسئله تاثیر و تاثر جهانی شدن و دولت تمدنی پرداخته می‌شود و به پرسش‌هایی از این دست پاسخ داده می‌شود که: دولت تمدنی چگونه در وضعیت جهانی شدن کنش‌گری خود را ساماندهی می‌کند؟ دولت تمدنی در مقایسه با دولت ملی از چه فرصت‌هایی برای بهره‌مندی بیشتر از فضای جهانی شدن برخوردار است؟ آیا می‌توان نمونه‌هایی را در جهان اسلام با توجه به بحث دولت تمدنی مورد بررسی قرار داد و ظرفیت‌های موجود را شناسایی کرد؟ در راستای پاسخ به این پرسش‌ها این فرضیه به آزمون نهاده می‌شود که با توجه به اینکه دولت تمدنی برخاسته از هویت تمدنی است، نه هویت ملی، تعداد عناصری که در ساخت آن مشارکت می‌کنند، بیش از دولت ملی است. از این‌رو از قابلیت‌های کنشگری بیشتری در محیط پیرامون خود برخوردارند. همچنین امکان شبکه‌سازی نیز برای دولت تمدنی بیش از دولت ملی فراهم است، هرچند به سطح اتحادیه نرسیده باشد. به منظور اثبات فرضیه، ابتدا بحثی در مورد پیامدهای جهانی شدن بر روابط بین‌الملل ارائه خواهد شد، سپس مباحثی که در دانش روابط بین‌الملل به آن پرداخته می‌شود، نظیر کسب اهداف و منافع و... مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲. تاثیرات جهانی شدن بر دولت ملی و دولت تمدنی

در بخش پیش‌رو به این ایده پرداخته می‌شود که ارتباط میان دولت تمدنی و جهانی شدن، نظیر ارتباط میان دولت-ملت و جهانی شدن نیست؛ بلکه میان دولت تمدنی و جهانی شدن و یا به عبارت بهتر، میان تحلیل تمدنی و تحلیل مبتنی بر جهانی شدن از سیاست خارجی همپوشانی وجود دارد؛ زیرا بر این

باوریم که جهانی شدن و تمدن هر دو در شکل‌گیری و تحول نظم جهانی معاصر تعیین‌کننده هستند (Mozaffari, 2002: p.239). از این‌رو، بررسی این دو پدیده در کنار هم می‌تواند ما را به نقاط مشترکی رهنمون کند (see: Robertson, 1987).

در تعریف جهانی‌شدن، امانوئل کاستلز^۱ از جهان پایان هزاره دوم به جهان نو تعبیر می‌کند که ویژگی اصلی آن شبکه‌ای شدن جامعه است. در این نگاه، جهان نو برآمده از سه فرایند می‌باشد: انقلاب تکنولوژی اطلاعات، بحران‌های اقتصادی و نهایتاً ظهور و شکوفایی جنبش‌های فرهنگی جدید نظیر فمینیسم و حقوق بشر (رک: کاستلز، ۱۳۸۰). در تعریفی دیگر، جهانی شدن عبارت است از «افزایش ارتباطات بین جوامع، به‌گونه‌ای که وقایع و تحولات یک گوشه از جهان به طور فزاینده‌ای بر مردم و جوامع دیگر سوی جهان تاثیر می‌گذارد» (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ص ۳۳). رابرت کاکس نیز جهانی‌شدن را «دیدگاه همسان‌سازی اجتناب‌ناپذیر فعالیت‌های فرهنگی و اقتصادی می‌داند. جهانی‌شدن، به‌مثابه یک ایدئولوژی، شکل نهایی از خودبیگانگی است: چیزی که توسط بشر خلق شده، اما بر آنها سلطه مطلق دارد» (Cox, 2002: p.1). مارتل^۲ نیز (۲۰۰۷) جهانی‌شدن را به منزله ساختارها، نهادها، شبکه‌ها، پدیده‌ها و نیروهای برجسته و رو به گسترش در سطح جهانی در نظر می‌گیرد که این نیروها تاثیر چشمگیری بر حالت‌های نسبتاً ثابت نهادهای فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی گذشته دارند؛ مخصوصاً نهادهایی که با دولت-ملت مرتبط هستند. از نظر تیریایکیان (۲۰۰۴: ص ۲۷۹-۲۸۰)، همه (و یا حداقل بخشی از) نسخه‌های تئوری جهانی‌شدن با این پیش‌فرض محدود می‌شوند که: یک کل تعیین‌کننده در ورای دولت-ملت وجود دارد، یعنی جهان به منزله یک کلیت، که تعیین‌کننده نهایی بخش‌های وابسته به اجتماع می‌باشد. تحلیل تمدنی بر این پیش‌فرض استوار است که واقعیت جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، از واحدهای فرهنگی-اجتماعی تشکیل شده که بزرگ‌تر از دولت-ملت و کوچک‌تر از یک کلیت واحد اقتصادی-اجتماعی است.

به بیان دیگر، تئوری جهانی‌شدن یک‌سری از نهادها، ساختارها، و فرایندهای بسیار تخیلی و ایدئولوژیکی در «سطح جهانی» را خلق می‌کند که در جایی که فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی واقعی قرار دارند؛ یعنی در حد وسط مجموعه‌های تمدنی و نیروها و پدیده‌های مرتبط با تمدن، محو می‌شوند. تئوری جهانی‌شدن

1. Manuel Castells

2. Oberynt Martell

ارتباط تاریخی مداوم بین تمدن‌ها و طرز فکرهای قوی و فعالیت‌های مرتبط با آنها را اغلب نادیده می‌گیرد، این امر اغلب باعث شکل‌گیری پروسه‌ای می‌شود که تئوری جهانی‌شدن به طور صریح آن را به معنای نیروهایی از جهانی‌شدن تعبیر می‌کند که عاری از هرگونه محتوای تمدنی است (Inglis, 2010: p.140).

جهت‌گیری اصلی تمامی تئوری‌های جهانی‌شدن، بدون در نظر گرفتن ادعاها و قواعد خاص آنها، این است که همه آنها قلمروها و حد و مرزهای دولت-ملت را در گذر زمان کاملاً خدشه‌دار شده و مبهم می‌بینند، و نیز قدرت حکومت‌های ملی که برای کنترل نیروهایی در سطح منطقه‌ای گسترده‌تر و یا در سطح جهانی به کار برده می‌شوند، را در درون قلمرو حاکمیتی مفروض آنها به نحوی زیر سوال برده و یا اینکه مجدد بازسازی می‌کنند (Inglis, 2010: p.136). به عبارت بهتر جهانی‌شدن سبب بی‌فایده شدن سیاست خارجی شده است (هیل، ۱۳۸۷: ص ۳۶). این وضعیت نسبت به دولت‌های ملی در حادث‌ترین شکل خود ظهور و بروز داشته است؛ زیرا نیروهای جهانی‌شدن اشکال جدیدی از قلمروها، فضاها، و نواحی فراملی را هم در سطح مادی و هم در سطح تصورات فرهنگی خلق می‌کنند (Inglis, 2010: p.136) که برای دولت‌های ملی امکان حفظ خود در این وضعیت را بسیار حداقلی می‌کند. این قلمروها چه در سطح اقتصادی، چه در سطح اجتماعی و فرهنگی و نهایتاً در سطح سیاسی، به شدت شکننده شده‌اند و دولت‌ها صرفاً در تلاشی دائمی برای تطبیق با شرایط موجود هستند.

برای تبیین ارتباط دولت ملی و جهانی‌شدن ضروری است ابتدا ارتباط میان تمدن و جهانی‌شدن را تبیین نماییم. در باب ارتباط تمدن و جهانی‌شدن می‌توان به دیدگاه‌های مختلفی اشاره کرد که برخی از آنها ذیل قرائت آیزنشتات^۱ از تمدن یعنی مدرنیته چندگانه قابل دسته‌بندی است و برخی دیگر نیز دنیایی را با فرایندها و نهادهای فراملی تصور می‌کنند؛ اما پرسش اصلی این است که آیا می‌توان این دو دیدگاه را به نوعی به هم نزدیک کرد؟ یا به عبارت دیگر، آیا تعاملات بین تمدنی می‌تواند به نزدیکی میان رویکرد تحلیل تمدنی و تئوری جهانی‌شدن منجر شود؟ (Inglis, 2010: p.135). باید توجه داشت که تحلیل تمدنی به فهم ما از سیاست جهانی کمک می‌کند؛ زیرا ظرفیت لازم برای بررسی هویت‌های سیاسی معاصر که محدود به قلمرو نیستند- نظیر جهانی‌شدن- را فراهم می‌کند که از نظر مقیاس تاریخی گسترده هستند و حتی فراتر از دولت-ملت می‌روند (O'hagan, 2007: p.22).

رابرت کاکس^۱ (2002: p.14) بر این باور است که در حالی که تئوری جهانی شدن، جهانی شدن را به مثابه پیروزی مکان بر زمان تعبیر می‌کند، تحلیل تمدنی از تقدم زمان بر مکان حکایت دارد. جهانی شدن به طور کلی در تئوری جهانی شدن به منزله عقب‌گرد مکانی سیاره زمین - عمدتاً از طریق امکانات پیشرفته سفر و ارتباطات الکترونیکی - در نظر گرفته می‌شود تا جایی که شرایط بی‌نظیر ارتباطات جهانی در طول تاریخ به وجود آمده است و این امر بیانگر گسست بنیادین بین عصر جهانی شده (مخصوصاً از سال ۱۹۷۰ به بعد) و دوره‌های قبلی تاریخ جهان می‌باشد. کاتزنشتاین نیز بر این باور است که همه تمدن‌ها - هرچند ویژگی‌های منحصر به فرد و اهداف خاص خود را تعقیب می‌کنند - تحت تاثیر جهانی شدن در راستای مدرن شدن در حال حرکت هستند، و این همان چیزی است که به آن «دنیای جهانی شده» گفته می‌شود و تمدن‌ها نیز سرگذشت متفاوتی از سایر پدیده‌ها نظیر دولت - ملت‌ها، هویت‌های ملی، فرهنگ‌های بومی و محلی و... ندارند (See: Katzenstein, 2010: p.1-39). اما در مقابل، رابرت کاکس در بررسی علل توجه به تمدن در سیاست بین‌الملل بر این باور است که یکی از مهم‌ترین چالش‌های پیش‌روی جهانی شدن، مقوله تمدن است؛ زیرا تمدن بزرگ‌ترین مجموعه هویتی موجود است. جهانی شدن، جهان را به سمت همگن‌سازی سوق می‌دهد، و در این میان مقاومت دیالکتیکی تاریخی نسبت به این دیدگاه همگن‌سازی جهانی وجود دارد - و آن تایید تنوع در میان انواع مختلف هویت‌ها نظیر جنسیتی، نژادی، دینی، زبان‌شناختی، وابستگی به سرزمین، و حس تاریخی نارضایتی و تحقیر است؛ دو شکل از مرسوم‌ترین اشکال هویت در اوایل قرن بیستم - یعنی ملیت و طبقه - امروزه در اشکال دیگر هویت محو شده‌اند، اما هنوز به طور کامل حذف نشده‌اند. از آنجایی که بزرگ‌ترین مجموعه هویتی در جهان امروز تمدن است، جهانی شدن با تایید تمدن‌ها در این دیالکتیک همگن‌سازی و متنوع‌سازی با چالش مواجه شده و این اصلی‌ترین دلیل برای احیای توجه به تمدن در مطالعات بین‌المللی به‌شمار می‌رود (Cox, 2002: p.1-2). مصطفی کمال پاشا نیز به مسئله مهمی در ارتباط تمدن و جهانی شدن که نمود بارز آن در مدرنیته است، اشاره داشته و بر این باور است که بازگشت تحلیل تمدنی به حوزه روابط بین‌الملل، پیام‌های متناقضی را در رابطه با ماهیت جهان معاصر به همراه می‌آورد. این تناقض بدین نحو نمایان می‌شود که از طرفی مدرنیته را به عنوان پدیده‌ای جهانی شده تایید می‌کند و از طرف دیگر بر تداوم تفاوت‌های بین اشکال متمایز زندگی

1. Robert W. Cox

فرهنگی تاکید دارد (Pasha, 2007: p.62).

۳. تمایزات دولت تمدنی و دولت ملی در پیگیری سیاست خارجی در وضعیت جهانی شدن

در سیاست خارجی مفاهیمی نظیر اهداف ملی، منافع ملی و... تحت تاثیر مولفه‌های جدیدی نظیر جهانی شدن، تغییراتی اساسی را تجربه کرده‌اند. در این بخش به این پرسش می‌پردازیم که دولت تمدنی در وضعیت جهانی شدن، چگونه سیاست خارجی خود را به اجرا می‌گذارد و اهداف و منافع خود را کسب می‌کند. امروزه به همان اندازه که امور بین‌المللی بیش از گذشته در زندگی روزمره مردم تاثیرگذار است، تقابل امور داخلی و خارجی نیز مسائل بیشتری را ایجاد می‌کند (هیل، ۱۳۸۷: ص ۱۴). از جمله سرفصل‌های مهم مباحث سیاست خارجی، نحوه ارتباط میان مولفه‌های داخلی و بین‌المللی است. به منظور تئوریزه کردن سیاست خارجی در دنیای جهانی شده (see: Helmann & Jørgensen, 2015) در پرتو تغییرات اساسی در نظام جهانی و ظهور پدیده‌های جدید، نیازمند چارچوب‌های فکری جدیدی هستیم تا بتواند تفاسیر کامل و قابل قبولی از وضعیت موجود ارائه دهد و به جنبه‌های ارزشی و غیرمادی در تفسیر پدیده‌های جدید نیز ورود کند (صالح و محروس، ۱۳۹۰: ص ۱۸). این امر از سخت‌ترین فعالیت‌های عرصه نظری در روابط بین‌الملل است؛ زیرا ما در این وضعیت با کثرت نیروها، کثرت بازیگران، کثرت ساختارها، کثرت در ماهیت و نوع روابط و در نهایت کثرت در آینده‌ها مواجه هستیم. از این‌رو، ضروری است که سیاست خارجی نیز به سمت کثرت حرکت کند و با توجه به سیال بودن، پیچیده بودن و غیرقابل پیش‌بینی بودن آینده، می‌بایست کثرت در سیاست خارجی را در دستور کار قرار داد (اخوان زنجانی، ۱۳۸۱: ص ۲۷-۲۹). ایده بخش حاضر این است که دولت تمدنی با توجه به متکثر و کثرت‌گرا بودن تمدن، از فرصت‌ها و ابزارهای بیشتری برای اجرای سیاست خارجی در فضای جهانی شدن که ویژگی اصلی آن تکثر است، برخوردار است.

همانگونه که جدا کردن بخشی از سرزمین یک دولت ملی تقریباً غیرممکن است، جدا کردن دولت‌های تمدنی از گستره تاریخی که در آن شکل گرفته‌اند و بر اساس آن حوزه اعتبار تمدنی (Collins, 2007) آنها ایجاد شده نیز وجود ندارد. رفتارها و کنش‌های دولت‌های تمدنی آنها در یک گستره تمدنی متکثر سرشار از عناصر متعدد ارتباطی مادی و غیرمادی شکل می‌گیرد؛ زیرا چنانچه گذشت تمدن امری متکثر و کثرت‌گرا می‌باشد. تمدن‌ها بدین جهت متکثر هستند که در درون خود دربردارنده سیاست‌ها، فرهنگ‌ها و سنت‌های متعددی هستند و این امر سبب می‌شود شاهد نوعی تکثر در درون هر تمدنی باشیم و اینگونه نیست که

تمدن‌ها یکپارچه و یک‌دست باشند (Katzenstein, 2010) و همین امر سبب می‌شود هنگامی که در ساخت دولت‌ها و شکل‌دهی به سیاست خارجی فعال می‌شوند، بتوانند مبادی بسیار متعدد، منافع بسیار متکثر و در نهایت منابع بسیار فراتری را نسبت به دولت‌های ملی برای بازیگران خود فراهم آورند. به عنوان مثال تمدن در چین موجب شده است که شکل دولت در چین، برآمده از هویت تمدنی چینی باشد، تا بتواند ضمن حفظ مرز میان خود و «دیگربودهای»^۱ خود، بقاء خود را تضمین نماید (See: Kang, 2010). این امر سبب شده است که - به عنوان مثال - ما در مورد چین بتوانیم اینگونه قضاوت کنیم که چین یک تمدن متمایز از غرب دارد، در حالی که این امر در مورد ژاپن به این نحو نیست (Jaques, 2010: p.65). همین امر سبب می‌شود که دولت در چین ماهیت متمایزی از دولت در ژاپن پیدا کند. ژاپن بیشتر شبیه دولت - ملت‌های غربی است تا یک دولت شرقی و تمدنی.

اثرگذاری تمدن بر مفاهیمی نظیر اهداف و منافع در سیاست خارجی، متأثر از ارتباط میان تمدن و جهانی‌شدن است. دیالکتیک میان تمدن و جهانی‌شدن بر تعریف از این دو مفهوم به شدت اثرگذار خواهد بود. به طور خلاصه تمایز میان تمدن و جهانی‌شدن در این است که تمدن کاملاً با مقوله زمان و مکان ارتباط می‌یابد و به معنای شاخصه فرهنگی از یک زمان و یا یک مکان خاص است. در این تعریف - برخلاف جهانی‌شدن - مکان بر زمان غلبه دارد. به این معنا که ما می‌توانیم از تمدن ایرانی - اسلامی، تمدن مالایی، تمدن ترکی، تمدن هندی، چینی، و... سخن به میان بیاوریم، اما در قضیه جهانی‌شدن، زمان بر مکان غلبه پیدا کرده و مسئله مکان‌های خاص حذف شده است و فقط زمان مطرح است و کل کره زمین به عنوان مکان واحد در نظر گرفته می‌شود (see: Schäfer, 2004). این تعریف سبب می‌شود در تعریف مفاهیمی نظیر منافع و اهداف، منافع مبتنی بر مکان و تمدنی که در آن قرار دارند، بر سایر موارد مقدم شود. منافع عبارت است از اموری که به جهت مفیدیت آنها برای شهروندان، در یک گستره تمدنی از ارزش برخوردار است. این امور به صورت کلی عبارتند از: (۱) حفظ سرزمین؛ (۲) حفظ استقلال و حاکمیت؛ (۳) حفظ نهادهای اساسی جامعه؛ (۴) کسب پرستیژ (اعتماد)؛ (۵) تقویت قدرت ملی؛ (۶) کارایی در اداره مسائل خارجی (Osgood, 1953: p. 58). از این رو فهم آن که چه چیزی برای یک ملت ارزشمند است، نیازمند درک مناسبی از هویت بوده و پس از این مرحله فرایند رسیدن به آن نیز مشخص می‌شود؛ یعنی بر

این اساس منافع عبارت است از حفظ و کسب ارزش‌ها و اهدافی که در نتیجه آنها تمامیت ارضی، جان مردم و سیستم اجتماعی (سیاسی و اقتصادی) و استقلال کشور حفظ خواهند شد (بیگدلی، ۱۳۸۴: ص ۹۵). به بیان دیگر، هویت به مثابه امری معناساز فهم شده و بر اساس آن کنش‌ها صورت‌بندی و اجرا می‌شوند (رک: علیپور گرگی، ۱۳۹۹).

اگر یک ملت تعریفی که از خود ارائه می‌دهد، به یک سرزمین مشخص محدود نشود، از هویت تمدنی سخن به میان می‌آید و همین امر تعریف متفاوتی از هر یک از مفاهیم فوق ارائه خواهد داد. به عنوان مثال اگر دو یا چند سرزمین با یک تمدن و چند ملت وجود داشته باشد، حفظ سرزمین‌ها به صورت یک امر مشترک دو یا چندجانبه رخ خواهد داد؛ چنانچه در قضیه اتحادیه اروپا و ناتو به وجود آمده است. به عنوان مثالی دیگر، ما با سه سطح تحلیل در اجتهاد مواجه می‌باشیم. دسته نخست اجتهاد را به سطح فردی-اجتماعی تقلیل می‌دهند و فقه را به دامنه سیاست و حکمرانی نمی‌کشانند. دسته دیگر برای فقه و اجتهاد شأن حکمرانی و حفظ جامعه همراه با نظام سیاسی-اجتماعی قائل هستند و حفظ مصالح فرد و جامعه را بدون حفظ نظام سیاسی-اجتماعی میسر نمی‌دانند. دسته‌ای دیگر حفظ گستره تمدنی امت‌محور را در دستور کار قرار می‌دهند؛ یعنی بر اساس منطق سیاست خارجی با رویکرد تمدنی، حفظ درون بدون حفظ امنیت جمعی امکان‌پذیر نیست؛ زیرا اساساً حفظ سرزمین «الف» بدون حفظ سرزمین «ب» امکان‌پذیر نمی‌شود.

سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که بسط مفهوم «ملی» به امری فرامرزی، آیا صحیح است یا خیر؟ به بیان دیگر، جایگزینی منافع ملی و تمدنی چگونه امکان‌پذیر است؟ مورگنتا در پاسخ به این پرسش، انتزاعی بودن واژه ملت را مطرح می‌کند و انضمام و عینیت آن را در افرادی می‌بیند که شاخص‌های بیرونی آن بشمار می‌روند (مورگنتا، ۱۳۷۶: ص ۱۸۳). از این‌رو، برداشت افراد از خود سبب می‌شود که منافع آنها نیز تعین یابد. به عنوان مثال هویت مبتنی بر اتحادیه اروپا ممکن است (Casanova, 2006: p.66) بر هویت ملی افراد غلبه داشته باشد و یا هویت مسلمانی بر هویت ترک بودن در ترکیه غلبه پیدا کند (see: Rabasa & Larabee, 2008). در این فرایند است که رابطه میان ملت و دولت و محیط بیرونی مشخص می‌شود.

به بیان دیگر، علت تفاوت دولت تمدنی با دولت ملی و دولت در وضعیت جهانی‌شدن در حفظ و کسب اهداف و منافع ملی این است که دولت در وضعیت ملی یک مکتب اثرگذاری سیاسی، اقتصادی و

فرهنگی را در اختیار دارد و ساخت دولت بر اساس آن شکل گرفته است. از این رو، تعیین اهداف و منافع در داخل تسهیل می‌شود. اما مشکل از آنجایی آغاز می‌شود که دولت ملی در وضعیت جهانی شدن ناگزیر است در درون مراکز بی‌نهایت متکثر در فضای جهانی شدن فعال شود که این امر به این معناست که به احتمال بسیار زیاد از طرف ساختارهای بین‌المللی با مزاحمت‌هایی مواجه خواهد شود (برزگر، ۱۳۹۶: ص ۶۵). وجود این تکثر ناشی از غلبه زمان بر مکان است و همین امر تعیین اولویت‌ها برای مشخص کردن اهداف و منافع ملی را مبهم می‌سازد و این حادث‌ترین شکل تقابل میان محیط داخلی و محیط بین‌المللی است؛ اما دولت تمدنی در مقابل، هم در درون متکثر است و هم در بیرون امکان بهره‌مندی از تکثرات را دارد. این امر به این صورت رخ می‌دهد که بازیگران تمدنی گرچه ممکن است معیارهای ناشی از جهانی شدن را به عنوان الگو بپذیرند؛ اما در عمل به صورت متفاوتی ایفای نقش می‌کنند؛ زیرا در بافت محلی خودشان از این ساختارهای تعیین‌شده توسط ابرقدرت‌ها یا نهادهای بین‌المللی تابع جهانی شدن تقلید محض نمی‌کنند، بلکه آن را طبق هنجارها، ارزش‌ها و معیارهای محلی خود تغییر می‌دهند (Bowden & Seabrooke, 2007: p.130-131). دولت‌های ملی که در معرض جهانی شدن قرار می‌گیرند، به مراتب بیش از دولت‌های تمدنی، سیطره خود بر مولفه‌های داخلی خود را از دست می‌دهند و به لحاظ بافت داخلی از توان کافی جهت بهره‌مندی از مزیت‌های آن و همچنین فشار حداقلی از معایب جهانی شدن برخوردار نیستند.

همچنین برای دولت تمدنی بر مبنای نظریه سازه‌انگاری که میان هویت و منافع وضعیت برساختگی در نظر می‌گیرد، در وضعیت سطح تحلیل تمدنی امکان تعریف منافع و اهداف در وضعیت جهانی شدن میسر می‌شود (رک: ونت، ۱۳۸۶)؛ زیرا از جمله آسیب‌های جهانی شدن، بی‌هویتی جوامع است؛ اما برای دولت تمدنی، قرار گرفتن در وضعیت جهانی شدن با حفظ هویت را فراهم می‌آورد. هرچند ممکن است که این حفظ هویت به صورت حداکثری نباشد، اما در مقایسه با دولت سرزمینی، دولت تمدنی از قابلیت‌های بیشتری برای حفظ هویت برخوردار است. جهانی شدن هنگامی که با دولت تمدنی تلفیق می‌شود، در رقابت میان مکان و زمان تعادل ایجاد می‌کند؛ زیرا هنگامی که دولت‌های تمدنی شکل می‌گیرند، شبکه‌ای از ارتباطات درون‌سرزمینی و برون‌سرزمینی شکل می‌گیرد و لذا، مکان در آنها اهمیت دارد، اما مکان لزوماً محدود به سرزمین دولت ملی نیست، بلکه مراد از مکان، گستره تمدنی است. به عنوان مثال، محدوده سرزمینی ایران از مساحت ۱۶۴۸'۱۹۵ برخوردار است، اما گستره تمدنی ایران گستره مکانی هویت آن را

می‌سازد که عبارت است از ترکیبی از زبان، دین و مذهب، نژاد، و... که سبب می‌شود حوزه‌های مختلف شیعه مذهب، فارسی زبان و... را در بر بگیرد و همه این موارد بر ساخت هویت تمدنی اثرگذار است.

۴. تمدن و تسهیل ارتباطات بین‌المللی برای دولت تمدنی

ارتباط میان دولت تمدنی و سیاست خارجی از ابعاد مختلفی قابل بررسی است. در این بخش صرفاً به دو بعد که به نظر می‌رسد انطباق بیشتری با مباحث مطرح شده دارد، اشاره می‌شود. بعد نخست این اثرگذاری به امکان ارتباط از طریق شبکه‌سازی در محیط پیرامونی، بعد دوم آن به مسئله رقابت در نظام بین‌الملل بازمگشت می‌کند. تحلیل تمدنی بر تمدن به عنوان یک مفهوم مفرد مرتبط با پیشرفت متمرکز می‌شود که با نهادهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و عملکردهای جوامع در ارتباط خواهد بود (O'hagan, 2007: p.16). همانگونه که در بررسی دولت ملی می‌توان از روش‌های مختلفی در توصیف آن در مقام بررسی سیاست خارجی بهره برد، به همان نحو نیز می‌توان در مورد دولت تمدنی عمل کرد؛ زیرا اساساً در توصیف دولت یا برداشت‌های درون‌گرا حاکم است و یا برداشت‌های برون‌گرا؛ برداشت‌های درون‌گرا بر این امر اذعان دارند که ماهیت داخلی دولت تابعی از نقش خارجی آن است. برداشت درون‌گرا ماهیت قانونی دولت را دارای اهمیتی اساسی و آن را دارای تاثیر متمایز در روابط بین‌الملل می‌داند. اما روش سوم آن است که هر دو جنبه داخلی و بین‌المللی به صورت برساختگی مورد توجه قرار گیرد تا بتوان درکی دقیق‌تر از نحوه کشمکری دولت- چه دولت ملی و چه دولت تمدنی- در سیاست بین‌الملل و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی آن به دست داد (هیل، ۱۳۸۷: ص ۵۹).

بخشی از حوزه سیاست خارجی، معطوف به ایجاد شبکه‌هایی است که در صورت به وجود آمدن و یا تغییر سازه آنها، می‌توان انتظار تحقق اهداف سیاست خارجی را داشت (قاسمی، ۱۳۹۲: ص ۹۲). مدعای این بخش آن است که یکی از روش‌هایی که تمدن بر سیاست خارجی اثرگذار می‌شود، ایجاد شبکه‌هایی مبتنی بر حوزه اعتبار تمدنی است که این امر امکان ارتباط میان گستره و قلمرو تمدنی را فراهم می‌کند. این شبکه‌ها ممکن است مبتنی بر امر معنوی نظیر تصوف باشد، ممکن است مبتنی بر یک ایده خدمات‌رسانی نظیر موسسات آموزشی باشد، ممکن است از طریق یک شبکه اقتصادی و... شکل بگیرد. به نظر می‌رسد که شبکه، جدال بزرگ آینده در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی است (قاسمی، ۱۳۹۲: ص ۸۹). از این رو، پرداختن به آن اهمیت دارد. آرنولد توین‌بی بر این باور است که تمدن غربی، شبکه نظام اقتصادی خود را در اقصی نقاط جهان گسترده کرده و به دنبال این وحدت اقتصادی، وحدت سیاسی نیز به صورت نسبی

ایجاد شده است (توین بی، ۱۳۵۶: ج ۱، ص ۵۵). هم‌گرایی میان دولت‌ها یا وابستگی متقابل میان آنها را می‌توان از طریق شبکه‌های اقتصادی موجود شناسایی کرد. شبکه‌سازی و ارتباطات بین تمدنی از دو طریق اتفاق می‌افتد:

نخست آنکه دولت تمدنی از آنجایی که یک دولت امپراتوری با سیاست‌های امپریالیستی نیست، تمایل بسیار زیادی به ایجاد رابطه با محیط بیرونی و پیرامونی بر اساس حوزه اعتبار تمدنی خود خواهد داشت. به بیان دیگر، تمدن به صورت قراردادی با راه‌های صلح و نهادهای انسانی بزرگی که کالاها، تکنولوژی‌ها و ایده‌ها را گسترش می‌دهند و سپس این محصولات را با دیگر تمدن‌ها تبادل می‌کنند، مرتبط می‌شود (Melleuish, 2004: p.236). لذا، احتمال اینکه در وضعیت حضور دولت‌های تمدنی در مناطق مختلف، با ایجاد اتحادیه‌ها مواجه شویم، بسیار زیاد است؛ برخلاف دولت‌های ملی و یا دولت‌های دیکتاتوری و یا امپراتوری که به علت خودیاری و خودمحوری بسیار بالا امکان ایجاد اتحادیه‌ها در آنها بسیار محدود است؛ زیرا تک‌محوری بر پایه اقتدار داخلی دولت‌ها استوار بوده و دارای ویژگی خودیاری و خودمختاری است. تک‌محوری در حمایت از یک جامعه تمدنی با رویکرد بنیادگرا، ماهیت کمک به خود را تغییر می‌دهد و در حقیقت خودیاری به نوعی «کمک به دیگری» اجباری یا همان مداخله تبدیل می‌شود که توسط یک دولت خاص با ادعای حق صحبت داشتن برای کل جامعه و نمایندگی داشتن از طرف آن به بقیه تحمیل می‌شود که امروزه امریکا از این موقعیت برخوردار است و این نقش را ایفا می‌کند (Nexon, 2007: p.113-115). در دوره‌های پیشین این نقش برعهده اروپا بود؛ زیرا سه ویژگی اصلی تمدن یعنی تمدن اقتصادی، اجتماعی، و قانونی که به تمدن سیاسی - اجتماعی ختم می‌شوند، توسط غرب و اروپا تعیین می‌شد و همین امر توجیه لازم برای ترویج استعمار را فراهم می‌کرد. تاریخ نشان داده که معیار تمدن همواره وسیله‌ای برای تمایز مردم متمدن از مردم غیرمتمدن و بربر و در حال توسعه بوده که از توانایی لازم جهت خود با این معیارها برخوردار نبودند و همین امر باعث جدایی آنها از جوامع متمدن شده و در نتیجه توزیع ناعادلانه سیستم اقتصاد را در پی داشته و نهایتاً به سرمایه‌داری ختم شده است. از این‌رو جوامع اروپایی با شعار متمدن کردن سایر جوامع، استعمار را در پیش گرفتند (Bowden & Seabrooke, 2007: p.122-123). در قرن نوزدهم، امپریالیسم و متفکرین مرتبط با آن، تمدن‌های غیراروپایی را به مثابه موضوعی برای مطالعه تعریف می‌کردند. تمدن اروپایی (و شاخه آمریکایی آن) پویا در نظر گرفته می‌شد، یعنی نماینده‌ای پویا که از دکتترین پیشرفت الهام می‌گرفت و تمدن‌های غیراروپایی، منفعل و ایستا در نظر گرفته می‌شدند

(Cox, 2000: p.218; 2002: p.2). به بیان دیگر، باید این امر را در نظر داشت که چگونه ابرقدرت‌ها در اقتصاد خواسته یا ناخواسته قوانین ساختاری را وضع می‌کنند که فرهنگ‌ها، بازیگران و افراد کشورهای زیرمجموعه را در کنترل خود قرار می‌دهد (Bowden & Seabrooke, 2007: p.127). برای داشتن جهانی آرام و صلح طلب باید تصویری که از هویت غرب وجود دارد را با رویکردی مبتنی بر تمدن‌های چندگانه بازسازی کنیم. این کار تنها با تایید اشتراک‌ها و پیوندهایی که از طریق گفت‌وگوهای سازنده بین تمدن‌ها حاصل می‌شود، به دست می‌آید (Hobson, 2007: p.150). در این رویکرد اقتباس‌های تمدنی به صورت خودآگاه و اختیاری و به نحو الگوبرداری اتفاق می‌افتد؛ یعنی تفاوت امپراتوری و تمدن در این است که امپراتوری با نوعی استعمار همراه است، اما تمدن همواره لایه‌های اثرگذاری فرهنگی در آن فریه و پررنگ‌تر از لایه‌های نظامی است. این وضعیت در بسیاری از حوزه‌های تمدنی نظیر تمدن اسلامی دوره نخست، تمدن اسلامی دوره میانه-عثمانی صفوی گورکانی-، اروپای دوره مدرن، و حتی چین و... هم قابل رویت است؛ یعنی هر جا تمدن‌ها رفتار تئوری پيله ابریشمی را در پیش گرفتند، قدرت خود را از دست دادند و هر جا وام گرفتن از تمدن‌های دیگر را اجرا کردند، قدرت قابل توجهی به دست آوردند (Karamustafa, 2003: p.103-104).

دومین جنبه‌ای که تمدن در سیاست خارجی اثرگذار است، امکان کشف نقاط وصل و اشتراکات با حوزه پیرامونی است. به بیان دیگر، نظریه دولت تمدنی به ما امکان شناسایی نهادهای تمدنی و شبکه‌های برآمده از آن را فراهم می‌سازد و در بازشناسی بازیگران غیردولتی بسیار مفید است. همه اینها ممکن است به صورت هویت‌های تمدنی خاص به مثابه ابزاری برای تعیین حد و مرز و با مشروعیت بخشیدن به بازی‌ها در چارچوب تسلسل فرهنگی تجلی پیدا کنند؛ زیرا دولت‌های تمدنی، بر اساس هویت تمدنی شکل می‌گیرند؛ نه بر اساس هویت ملی یا سایر خرده هویت‌های مذهبی و... دولتی که هویت تاریخی خاصی دارد، در صورتی که بخواهد بر مبنای هویت ملی شکل بگیرد، لاجرم می‌بایست از بخشی از منابع اثرگذار بر هویت خود چشم‌پوشی کند، این امر سبب می‌شود که دولت برآمده از آن از کارآمدی کافی برخوردار نباشد و به نوعی بی‌تعادلی هویتی مبتلاء شود (رک: نوروزی، ۱۳۹۱). به تعبیر کانتسنی این امر سبب می‌شود که شاهد وضعیت دولت بدون تمدن باشیم؛ زیرا ابرساختارهایی که میان دولت و ملت همبستگی ایجاد می‌کنند، همان تمدن‌ها هستند (Koneczny, 1962: p.167) و بدون آنها دولت در رسیدن به اهداف خود کامیاب نخواهد بود. این مسئله در برخی از کشورهای اسلامی نظیر ترکیه نیز به همین نحو بوده است و پس از عبور دوره‌های هویتی تک‌محوری نظیر نژاد، یا تلفیق آن با مدرنیته در نهایت به ثبات و قرار هویتی

رسیدند. در پایش‌های آماری ترک‌ها نیز هویت خود را بر اساس سه مولفه اسلام، ترک‌گرایی و مدرنیته تعریف کردند. امروزه مردم ترکیه خود را مسلمان ترک مدرن می‌دانند و برخلاف دوره آتاتورکی که خود را فقط ترک مدرن می‌دانستند، اسلام را مهم‌ترین منبع هویتی خود قلمداد می‌کنند (See: Rabasa & Larabee, 2008).

ماهیت متکثر تمدن سبب می‌شود که هویت تمدنی متکثر شود و دولت‌های تمدنی نیز ماهیتی متکثر و تکثرگرا داشته باشند. به عنوان مثال در مورد تمدن اسلامی، مناسب‌تر به نظر می‌رسد که به جای بحث در مورد یک تمدن اسلامی واحد و یکپارچه با یک هسته فرهنگی بدون تغییر، به طرح یک حوزه تمدنی اسلامی با مناطق متعدد فرهنگی متمایز پردازیم (Karamustafa, 2003: p.105). در این وضعیت حوزه اعتبار تمدنی آنها سبب می‌شود که در وضعیت سیاست خارجی بتوانند از یک شبکه ارتباطی درون تمدن اسلامی بهره‌مند شوند. در درون هر گستره تمدنی ادیان، اقوام، نژادها، زبان‌ها و... مختلفی وجود دارند. این امر یک نظام ارتباطات جمعی مبتنی بر هویت‌های متعدد فروتمدنی را ایجاد می‌نماید که روان وئی (۲۰۱۲) از آن به ژئوتمدن^۱ یاد کرده است. ژئوتمدن یا جنبه‌های سیاسی جغرافیای انسانی (هیل، ۱۳۸۷: ص ۲۳۹) سبب می‌شود که بر تعاملات بیرونی تمدن‌ها و دولت‌های تمدنی با نظام پیرامونی خود اثرگذار می‌باشد. فریدریک راتزل^۲ آلمانی نیز معتقد بود وسعت خاک یک کشور نشان‌دهنده قدرت سیاسی و نفوذ فرهنگی حکومت آن است. هر قدر خاک کشوری وسیع‌تر باشد، قدرت سیاسی و تمدن آن کشور گسترده‌تر خواهد بود. اوهاگان در تبیین ارتباط تمدن و سیاست، از اصطلاح گفتمان هویت تمدنی استفاده می‌کند تا بتواند به خوبی این ارتباط را تشریح کند و به این پرسش می‌پردازد که تا چه حدی نهادهای اجتماعی و فرهنگی می‌توانند بین فرهنگ‌های مختلف و تمدن‌های متفاوت، اثرگذار باشند؛ زیرا گفتمان هویت تمدنی می‌تواند در سنجش عادات و رسوم، هنجارها و نهادهای سایر تمدن‌ها مفید باشد و موجب ثبات «خود» شود، به نحوی که سلسله مراتبی هنجاری در میان جوامع فرهنگی مختلف ایجاد نماید (O' hagan, 2007: p.16-17, 21).

شبکه‌سازی با تأسیس نهادهای دینی نیز میسر می‌شود. نهادهای دینی، سازمان‌های مادی برای محصولات فرهنگی تولید می‌کنند: مثلاً اماکن زیارتی، مدارس و موسسات و مراکز و مشاغل علمی (مثل حوزه‌های علمیه، دانشگاه‌ها و مدرج موجود در آن)، متخصصین و حافظین کتاب مقدس و... را فراهم می‌آورند. هر تمدنی نیز شبکه‌سازی‌های خاص خود را دارد به عنوان مثال شبکه‌سازی در تمدن اسلامی و

1. Geo civilization
2. Friedrich Ratzel

خلق ایده‌های روشنفکرانه در حوزه‌های نظیر فلسفه، علم و... از مکان‌ها و سازمان‌های دینی مثل مسجد، مکتب و... ظهور و بروز می‌یابند که در بخش منابع سیاست خارجی به چند نمونه از آن اشاره شد. در این بخش به عنوان نمونه موردی به شبکه اقتصاد اسلامی جریان‌های اسلام‌گرای ترکیه پرداخته می‌شود. در بخش ادیان به عنوان مثال در هند و چین یا ژاپن، یا حوزه جهان اسلام و... قلمرو پرستیژ تمدنی وجود دارد که ادیان مختلفی در آن فعالیت می‌کنند، این امر اشکال مختلفی از حیات فکری و فرهنگی را ایجاد کرده است. بنابراین، نهادهای دینی در ایجاد انجمن‌ها و جمعیت‌های روشنفکرانه و علمی که ویژگی برجسته قلمرو پرستیژ تمدنی می‌باشد، نقش بی‌بدیلی ایفا می‌کنند (Collins, 2007: p.143). قطعاً این نهادها و محصولات بسته به تحولات مادی نیز متغیر خواهد بود.

ویژگی بارز دولت تمدنی این است که یک یا چند مرکز دارد که در آن فعالیت‌های فرهنگی اثرگذار و ویژه‌ای شکل می‌گیرد که سبب ظهور مکاتب مختلفی در درون آن می‌شود و بر اساس آن محیط پیرامونی خود را تحت الشعاع قرار می‌دهد. این مکان‌ها و نقطه اثرگذاری‌های آنها سبب جلب و جذب دیگران به تمدن می‌شود (Collins, 2007: p.132). این نقطه اثرگذاری‌ها ممکن است نهادهای علمی، نهادهای اقتصادی، و... باشند. یکی از این نهادهایی که به عنوان بارزترین، نقطه اثرگذاری شایسته بررسی بوده، نهاد علم است که در قالب دانشگاه‌های جدید و یا حوزه‌های علمی و... تأسیس شده‌اند. به عنوان مثال دانشگاه جندی شاپور یکی از مهم‌ترین مراکز علمی جهان بود و از ۶۰ کشور جهان دانشجو و دانشمند در آن حضور داشتند. امروزه این امر در مورد بسیاری از مراکز علمی جهان صدق می‌کند و می‌تواند به عنوان معیاری برای تاثیر و تاثر دو جانبه تمدن‌ها مورد بررسی قرار گیرد. پرداختن به این نهادها از این منظر اهمیت دارد که سیاست خارجی متکفل شناخت پدیده‌هایی است که امکان همکاری یا واگرایی را فراهم می‌کند (هیل، ۱۳۸۷: ص ۱۵).

۵. نتیجه‌گیری

دولت تمدنی یکی از جدیدترین مفاهیم افزوده شده به دانش روابط بین‌الملل است. در این پژوهش به نقش‌آفرینی دولت تمدنی در وضعیت جهانی شده پرداخته شد. تمایزات دولت تمدنی با دولت ملی مورد اشاره قرار گرفته و نشان داده شد که چگونه دولت تمدنی امکان بهره‌مندی از مزایای جهانی شدن را با استفاده از تکررات موجود در خود دارد. به نظر می‌رسد که هم در فضای شبکه‌سازی و هم در فضای رقابت، دولت تمدنی مفیدیت و کاربرد بیشتری نسبت به دولت‌های ملی، در وضعیت جهانی شدن دارد و

برای بسیاری از کشورها از امکان تشکیل دولت تمدنی برخوردارند، تأسیس دولت تمدنی الگوی مطلوبی خواهد بود. دولت تمدنی با کشف نقاط اشتراک میان بازیگران در ساحت سیاست خارجی از امکان بیشتری برای پیگیری اهداف و منافع خود برخوردار است. دولت تمدنی برآمده از هویت تمدنی است، لذا، در ساحت داخلی توانسته است از تکررات متعدد داخلی، یک کل به هم پیوسته را ترسیم نماید. برخلاف دولت ملی که بر ابعاد محدودی از هویت استوار است، دولت تمدنی بر هویت تمدنی استوار بوده و می‌تواند از طریق حوزه اعتبار تمدنی خود که در طول تاریخ به دست آورده است، در سیاست خارجی از مکان کنشگری گسترده‌تری برخوردار باشد.

منابع

- اخوان زنجانی، داریوش (۱۳۸۱). *جهانی شدن و سیاست خارجی*. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- برزگر، ابراهیم (۱۳۹۶). مزاحمت ساختارهای بین‌المللی در تحقق الگوی پیشرفت اسلامی - ایران. *سیاست متعالیه*، شماره ۱۹: ۶۵-۷۶.
- بیگدلی، محمدرضا (۱۳۸۴). منافع ملی. *حافظ*، شماره ۱۹: ۹۴-۹۵.
- بیلیس، جان؛ استیو، اسمیت (۱۳۸۳). *جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*. تهران: ابرار معاصر.
- توین بی، آرنولد (۱۳۵۶). *تحقیقی در باب تاریخ*. ترجمه وحید مازندرانی. تهران: نشر توس.
- صالح، امانی؛ محروس، عبدالخبیر عطا (۱۳۹۰). *روابط بین‌الملل: رویکردی دینی و تمدنی*. ترجمه وحید مرادی. تهران: دانشگاه امام صادق(ع).
- علیپورگرگی، محمود (۱۳۹۹). هویت به مثابه فرآیند معناسازی در سیاست خارجی عربستان براساس نظریه کاستلز. *سیاست متعالیه*، شماره ۳۰: ۲۷۳-۲۹۲.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۲). *اصول روابط بین‌الملل*. تهران: میزان.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰). *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ: قدرت هویت*. ترجمه افشین خاکباز و احد علیقلیان. تهران: طرح نو، ج ۲.
- مورگنتا، هانس جواکیم (۱۳۷۶). *سیاست میان ملت‌ها: تلاش در راه قدرت و صلح*. ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: نشر وزارت امور خارجه.
- نوروزی، رسول (۱۳۹۱). *بررسی نقش جریان‌های اسلامی در ایجاد تمدن‌های نوین اسلامی*. قم: جامعه المصطفی العالمیه.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۶). *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*. ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: نشر وزارت امور خارجه.
- هیل، کریستفر (۱۳۸۷). *ماهیت متحول سیاست خارجی*. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- Bowden, B. & Leonard, S. (2007). *Global Standards of Market Civilization*. In: M. Hall & P. Jackson (Eds.), *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of 'Civilizations'*. International Relations, Culture and Religion, Palgrave Macmillan.
- Casanova, J. (2006). *Religion, Secular Identities and European Integration*. In: T. Byrnes & P. Katzenstein (eds), *Religion in an Expanding Europe*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Collins, R. (2007). *Civilizations as Zones of Prestige and Social Contact*. In: Saïd Amir Arjomand & Edward A. Tiryakian, *Rethinking Civilizational Analysis*. Sage Publications.
- Cox, R.W. (2000). Thinking about civilizations. *Review of International Studies*, 26, P.217-234.
- Cox, R.W. (2002). *Civilizations and the Twenty-First Century: Some Theoretical Considerations*. In: Mehdi Mozaffari (ed.). *Globalization and Civilizations*. Routledge.
- Hellmann, G. & Jørgensen K.E. (Ed) (2015). *Theorizing Foreign Policy in a Globalized World*.

- Palgrave Macmillan.
- Hobson, J.M. (2007). *Deconstructing The Eurocentric Clash of Civilizations: De-Westernizing the West by Acknowledging the Dialogue of Civilizations*. In: M. Hall & P. Jackson (Eds.), *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of 'Civilizations*. International Relations, Culture and Religion, Palgrave Macmillan.
- Inglis, D. (2010). Civilizations or Globalization(s)? Intellectual Rapprochements and Historical World-Vision. *European journal of social theory*, 13(1): P.135-152.
- Jacques, M. (2010). *When China Rules the World: The Rise of the Middle Kingdom and the End of the Western World*. Penguin Books; 2nd Ed.
- Kang, D. (2010). *Civilizations and state formation in the shadow of China*. In: P.J. Katzenstein, *Civilizations in World Politics: Plural and Pluralist Perspectives*. Routledge.
- KaraMustafa, A. (2003). *Islam: a civilizational project in progress*. In: Progressive Muslims-Defining and Delineating Identities and Ways of Being a Muslim, Omid Safi (ed.). Oxford: One world Publications, P.98-110.
- Katzenstein, P.J. (2010). *Civilizations in World Politics: Plural and Pluralist Perspectives*. Routledge.
- Koneczny, F. (1962). *On the Plurality of the Civilizations, Polonica Series*. London: Polonica Publications.
- Martell, L. (2007). The Third Wave in Globalization Theory. *International Studies Review*, 9(2): P.173-96.
- Melleuish, G. (2004). *The Clash of Civilizations: A Model of Historical Development?*. In: Rethinking Civilizational Analysis, Edited by Saïd Amir Arjomand & Edward A. Tiryakian. SAGE Publications.
- Mozaffari, M. (2002). *Globalization, civilizations and world order: a world-constructivist approach*. In: M. Mozaffari (Ed.), *Globalization and Civilizations*. Routledge.
- Nexon, D.H. (2007). *Discussion: American, Empire and Civilizational, Practice*. In: M. Hall & P. Jackson (Eds.), *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of Civilizations*. International Relations, Culture and Religion, Palgrave Macmillan.
- O'Hagan, J. (2007). *Discourses of Civilization Identity*. In: M. Hall & P. Jackson (Ed.), *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of Civilizations*. International Relations, Culture and Religion, Palgrave Macmillan.
- Osgood, R.E. (1953). *Ideals and Self-interest in America's Foreign Relations: The Great Transformation of the Twentieth Century*. University of Chicago Press.
- Pasha, M.K. (2007). *Civilizations, Postorientalism and Islam*. In: M. Hall & P. Jackson (Eds.), *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of Civilizations*. International Relations, Culture and Religion, Palgrave Macmillan.

- Rabasa, A. & Larabee, S. (2008). *The rise of political islam in turkey*. Rand corporation.
- Roland, R. (1987). Globalization Theory and Civilization Analysis. *Comparative Civilizations Review*, 17(17).
- Schäfer, W. (2004). *Global Civilization and Local Cultures A Crude Look at the Whole*. In: Saïd Amir Arjomand & Edward A. Tiryakian (ed.), *Rethinking Civilizational Analysis*. SAGE Publications.
- Tiryakian, E.A. (2004). *Civilizational Analysis*. In: *Rethinking Civilizational Analysis*, Edited by Saïd Amir Arjomand & Edward A. Tiryakian. SAGE Publications.
- Wei, R. (2012). Geo-Civilization. *Comparative Civilizations Review*, No. 66.